

# هدیه های آسمانی

## درس چهاردهم : دعای باران





## دعای باران

چند ماهی است باران نیامده است. مردم شهر کوفه دور هم جمع شده‌اند. یکی گفت: بیایید از بهترین بنده‌های خدا بخواهیم دعا کنند تا باران بیارد. آن‌ها به سوی خانه‌ی امام علی (علیه‌السلام) رفتند. - ای امیر مؤمنان! برای آمدن باران دعا کن! امام نگاهی به جمعیت انداخت و به امام حسین (علیه‌السلام) گفت: برای این مردم تشنه دعا کن!



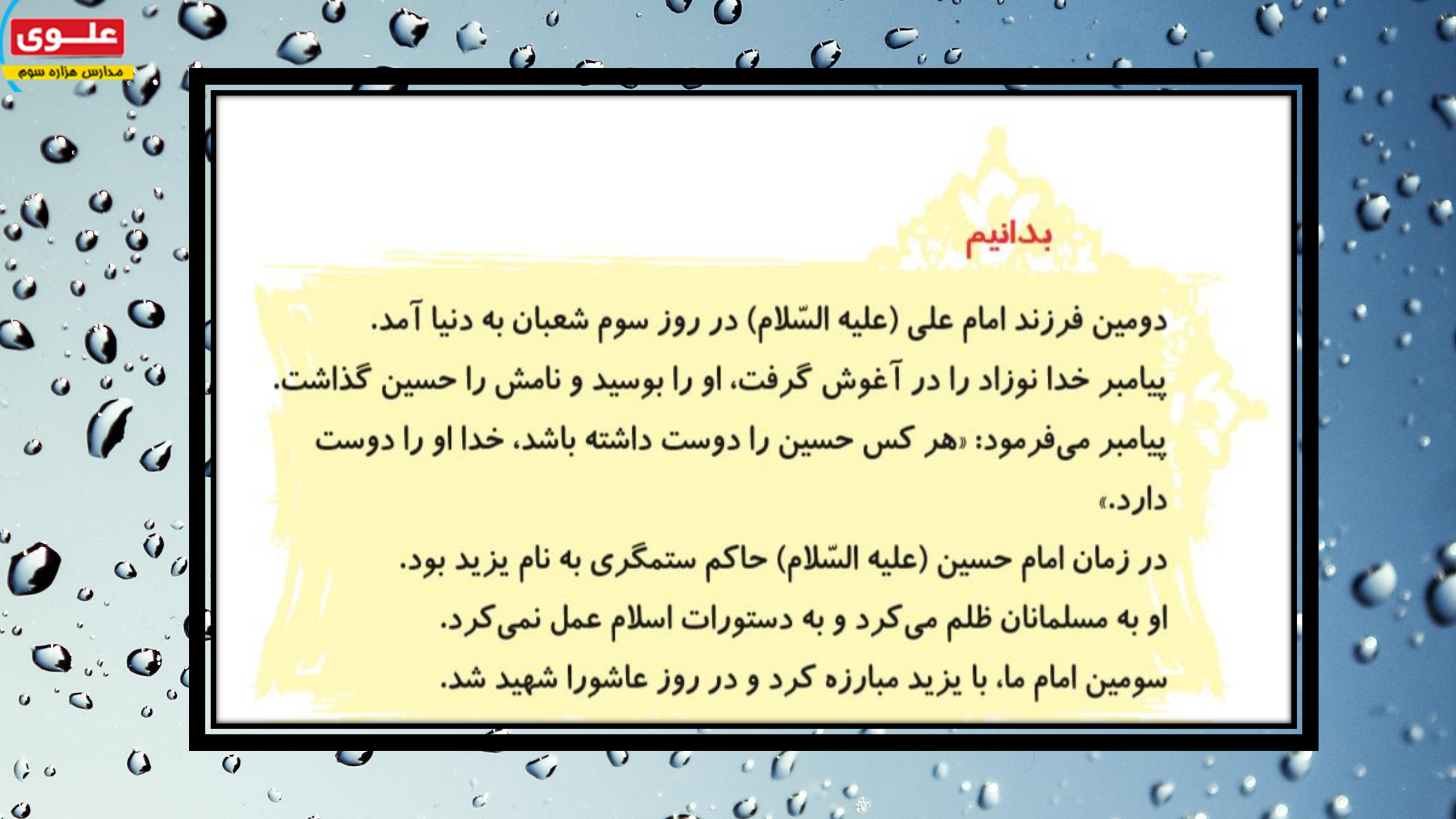
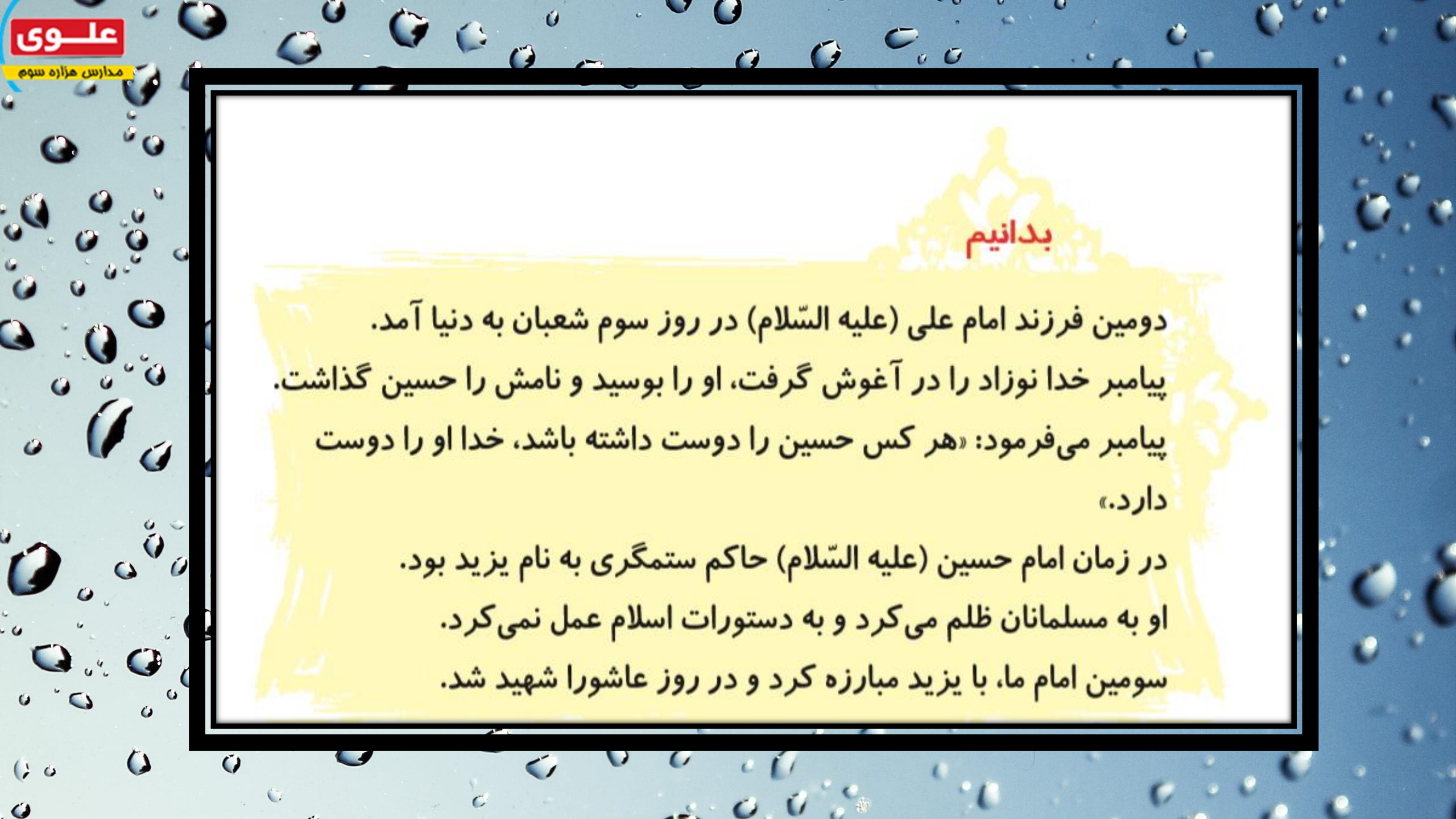


امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:  
خدایا! همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای. از تو به خاطر نعمت‌هایت تشکر  
می‌کنیم.

خدایا بندگان تو و زمین‌های تشنه منتظر باران هستند. بارانت را برای ما  
بفرست...

هنوز دعای امام تمام نشده بود که صدای رعد و برق در آسمان شهر پیچید.  
قطرات درشت باران صورت کودکان را نوازش داد.  
آن روز مردم شهر کوفه از باران سیراب شدند. بارانی که با دعای  
امام حسین (علیه السلام) بارید!

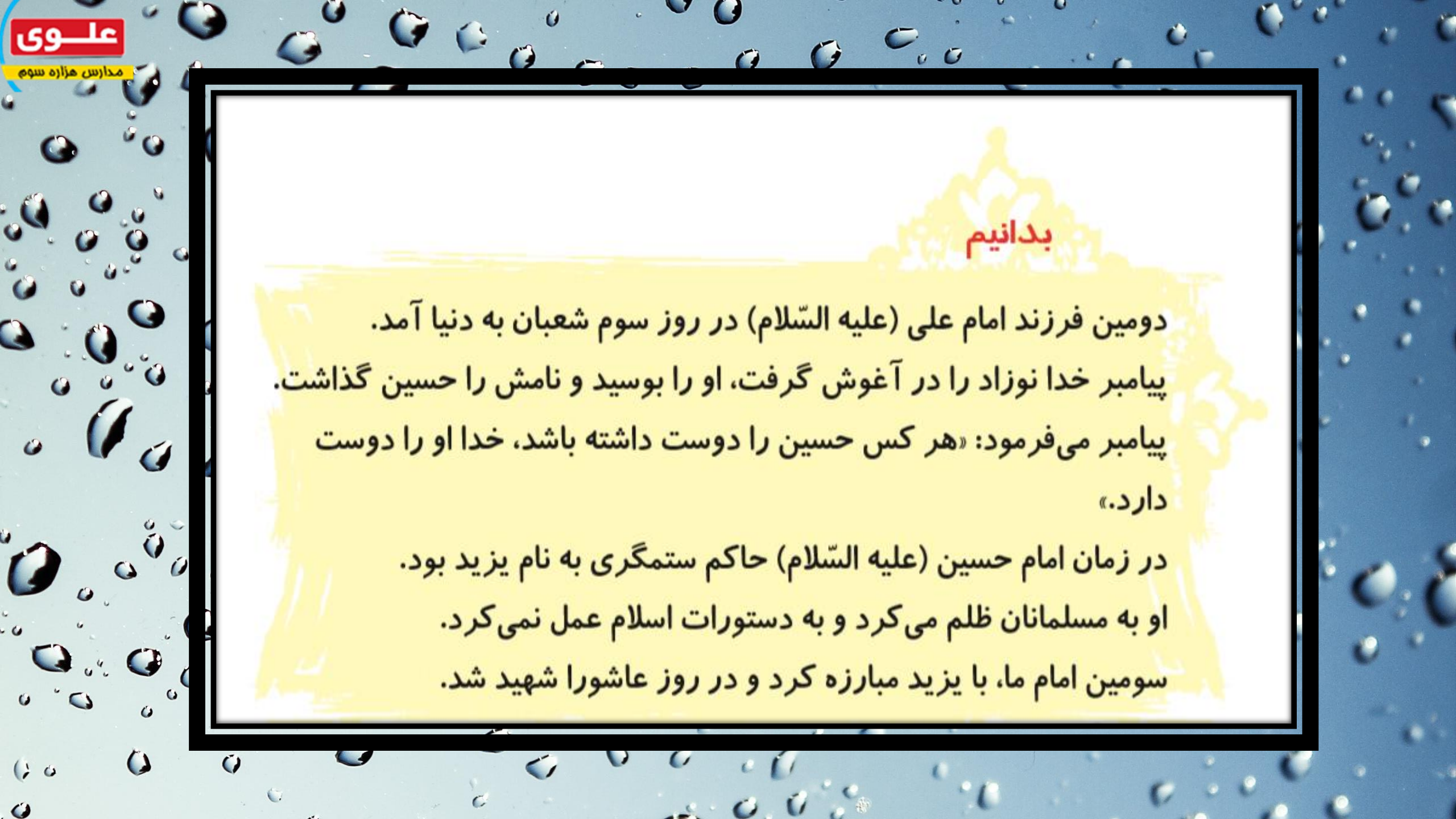
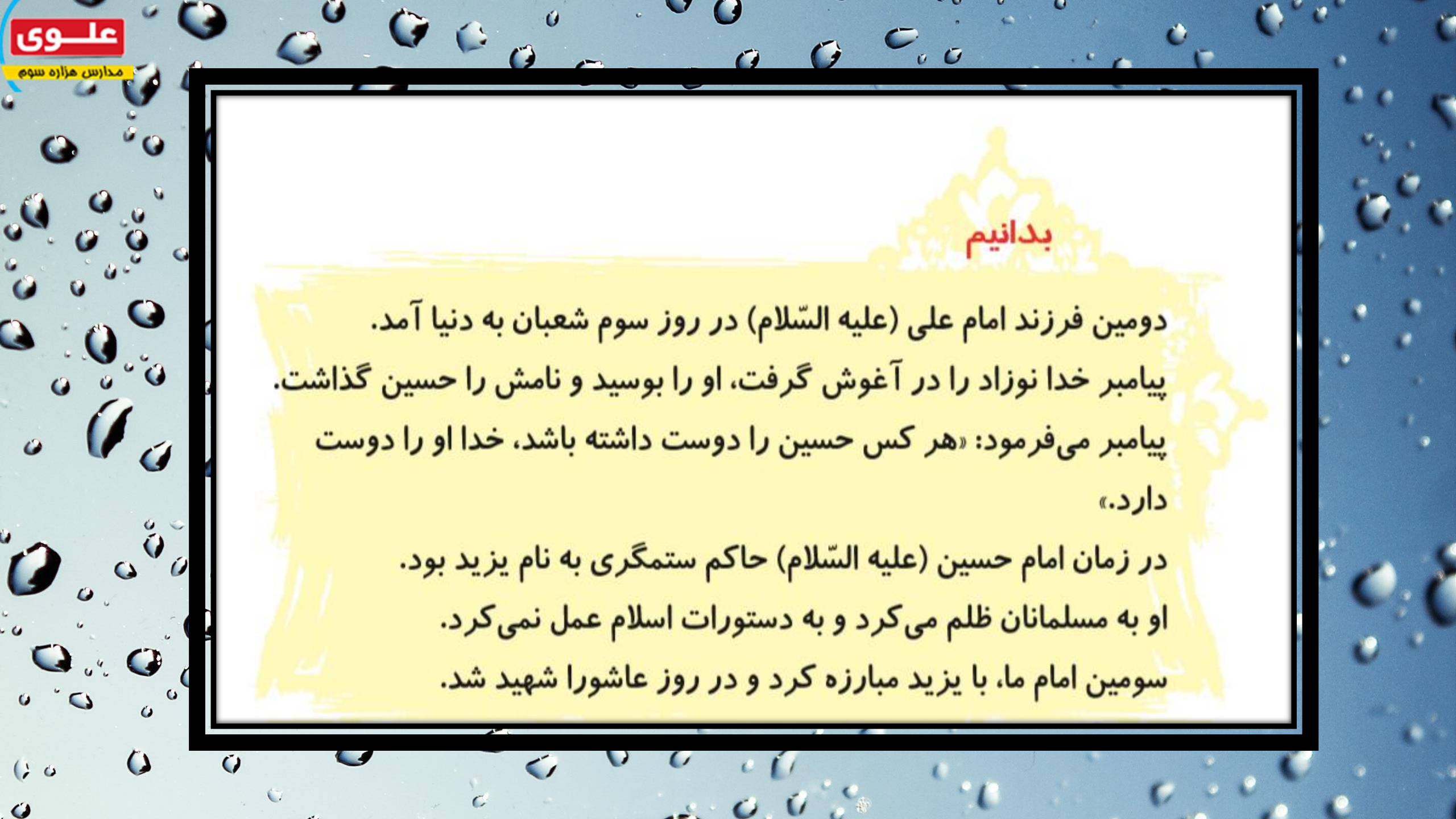




## بدانیم

دومین فرزند امام علی (علیه السلام) در روز سوم شعبان به دنیا آمد.  
پیامبر خدا نوزاد را در آغوش گرفت، او را بوسید و نامش را حسین گذاشت.  
پیامبر می فرمود: «هر کس حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.»

در زمان امام حسین (علیه السلام) حاکم ستمگری به نام یزید بود.  
او به مسلمانان ظلم می کرد و به دستورات اسلام عمل نمی کرد.  
سومین امام ما، با یزید مبارزه کرد و در روز عاشورا شهید شد.



فکر می کنم



خدا امام حسین (ع) را خیلی دوست دارد، زیرا.....

فکر می کنم



خدا امام حسین (ع) را خیلی دوست دارد، زیرا.....

بسیار مهربان بودند و به همه کمک می کردند.



امین و مینا



امین و مینا می خواهند به کمک شما جا های خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.





امین و مینا



امین و مینا می خواهند به کمک شما جا های خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.







# گفت و گو کنیم



این تصویر چه ماجرای را نشان می دهد؟ آن را رنگ آمیزی کنید و درباره ی داستان آن با دوستانتان گفت و گو کنید.





# گفت و گو کنیم



این تصویر چه ماجرای را نشان می دهد؟ آن را رنگ آمیزی کنید و درباره ی داستان آن با دوستانتان گفت و گو کنید.

درباره ی روز عاشورا و جنگ بین امام حسین (ع) و یارانش با سپاهیان یزید



## داستان زیر را با کمک دوستانم در چند جمله ادامه بدهم

### هدیه‌ی کوچک

در آسمان آبی، ابر کوچکی بود که فقط یک ذره باران داشت. به دوستش باد گفت: «من فقط یک ذره باران دارم و با آن می‌خواهم یک کار بزرگ و قشنگ کنم.»

باد گفت: «پس با من بیا» و ابر کوچولو را برد بالای جاده‌ای خاکی.

آن پایین آدم‌های زیادی پیاده می‌رفتند. ابر کوچولو پرسید: «این‌ها کجا می‌روند؟»

باد گفت: «این‌ها مسافران کربلا هستند و به زیارت مردی می‌روند که خیلی مهربان و شجاع بود.»

باد ابر کوچولو را پایین‌تر برد و گفت: «آدم‌های کنار جاده را ببین! آن‌ها به خاطر علاقه‌ای که به آن مرد بزرگ دارند، به مسافران کمک می‌کنند و به آن‌ها آب و غذا می‌دهند.»

ابر کوچولو گفت: «کاش من هم می‌توانستم به آن‌ها کمک کنم. اما یک ذره باران من به چه درد این همه آدم می‌خورد؟»

باد تا آرزوی ابر کوچولو را شنید، او را برد بالای خانه‌ای کوچک.  
آن پایین دخترکی نشسته بود و دست به دعا بلند کرده بود:  
«خدایا! همه دوستانم چیزی دارند که به مسافران کربلا بدهند ولی من چیزی ندارم.  
یک هسته خرما کاشته‌ام تا درخت شود. آن وقت خرماهایش را به مسافران هدیه  
بدهم. خدایا! باران بفرست تا درختم بزرگ شود...»  
باد به ابر کوچولو گفت: دوست خوبم، دوست داری اینجا بباری؟  
ابر کوچولو به فکر فرو رفت و...<sup>۱</sup>.



## سوالات درس چهاردهم

---

۱. امام حسین (ع) چه روزی به دنیا آمد؟

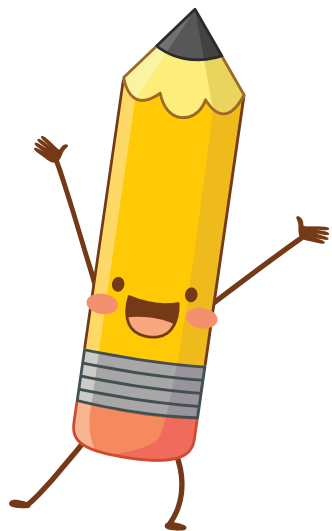
روز سوم شعبان

۲. دشمن امام حسین (ع) چه کسی بود؟

یزید

۳. امام حسین (ع) در چه ماه و روزی به شهادت رسیدند؟

در ماه محرم و روز عاشورا



## سوالات درس چهاردهم

۴. پیامبر درباره ی امام حسین (ع) چه فرمودند؟  
هر کس حسین را دوست داشته باشد خدا او را دوست دارد.

۵. امام حسین (ع) چندمین فرزند امام علی (ع) است؟

دومین

۶. امام حسین (ع) چندمین امام ما است؟

سومین

